بسم الله الرحمن الرحیم

سوغات آباد

طرح برای سریال 13 قسمتی

در دل دشت‌های سرسبز و تپه‌های آرام، در لامکان و لازمان روستایی به نام سوغات آباد خودنمایی می‌کند،

دهنزشخصیت طماع و متمولی است که سه دانگ روستا از آن اوست و فرزند یکی از خوانین قدیم است، او که تقریبا بخش اعظم املاک و اقتصاد روستا را در اختیار دارد، همواره در تلاش است مانند اجداد خویش کل منطقه را به دست آورد و سوغات آباد را به زمان گذشته برگرداند. اما تپه اصلی روستا که از چند سال پیش ایستگاه فرستنده رله رادیویی آنجا بنا شده و از نظر موقعیت نقطه بسیار ارزشمندی محسوب می­شود و مشرف به کل سوغات آباد است، در اختیار او نیست. پدرش وصیت کرده که آنجا را حتما به دست آورد. او قصد دارد هر طوری هست تپه را بخرد یا تصاحب کند و در آن یک ویلای بزرگ احداث کند. اما چون دقیقا در بالای آن تپه یک ایستگاه رادیویی تاسیس شده، کلبه دهنز نمی­تواند به آرزوی خود برسد.

پژمان جوان شهرنشین که یک مهندس فنی است، از مرکز به سوغات آباد می‌آید، تا مدتی به عنوان مامور در ایستگاه کار کند و تجهیزات فرستنده را از نظر فنی، تعمیر و بازسازی کند..

او بی‌خبر از تضادهای فرهنگی که در پیش رو دارد، وارد سوغات آباد می‌شود. محیطی زیبا اما عجیب و غریب. کوچه باغهای پرگل ولی پر از پلاستیک و زباله (!)، خانه‌های کاه گلی، پنجره‌‌هایی با شیشه‌های رنگی. خانه‌های سبک رومی، ایرانی، اروپایی، با مجسمه ژوپیتر، سرباز هخامنشی و آدمهایی که هرکدام پوشش عجیبی دارند یکی سنتی روستایی، دیگری دیوانی قاجاری، آن یکی کاپشن و تیشرت و دیگری کت و شلوار و ...

پژمان در ورود به داخل فرستنده دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شود. سورخای؛ نگهبان فرستنده، با تعصبی خاص، او را به فرستنده راه نمی­دهد. پژمان که شارژ گوشی همراهش هم تمام شده و نمی­تواند با مافوق خود ارتباط برقرار کند، نهایتا مجبور می­شود، به قهوه خانه روستا برود.

قهوه چی و اهالی به او (چون مهمان است و آنها مهمان نوازند)!! خیلی محبت کرده و از او پذیرایی غلو آمیزی می­کنند؛ چندان که به نظر می­رسد، حاضرند جانشان را به مهمان فدا کنند. اما آنچه برای پژمان مهم است شارژ کردن گوشی است و قهوه­چی اجازه نمی­دهد پژمان از برق قهوه خانه استفاده کند!

آنها به پژمان می­گویند: احتمالا او دچار طلسم شده که کارش گره می­خورد و پیش نمی­رود و باید به فالگیر مراجعه کند. (در سوغات آباد این یک رسم رایج و پذیرفته است که برای حل هر مشکلی به فالگیر مراجعه می­کنند) در گفتگوها از واژگان مدرن و اصطلاحات جدید استفاده می­کنند، بی آنکه معنی آن را بدانند! پژمان از این رفتارهای عجیب و متناقض هاج و واج می­ماند. در نهایت تزریقاتچی روستا او را به منزل خود می‌برد و ضمن اینکه به زور آمپول تقویتی به او تزریق می­کند، اجازه می­دهد گوشی خود را شارژ کند و البته دستمزد کلانی هم از او می­گیرد! در این دیدار انوش به او توصیه می‌کند اگر می­خواهد در سوغات آباد موفق شود، باید اعتماد روستاییان را جلب کند و از جمله روشهای جلب اعتماد قسم خوردن به روح پدر و جان فرزند است!!

فردای آن روز پژمان به محل فرستنده می­رود و پس از قسم خوردن و تماس تلفنی با مرکز و اثبات هویت خود، بالاخره مشه سورخای او راه می­دهد. او آنجا متوجه می­شود؛ مشه سورخای و فک و فامیل او از مکانات فرستنده، استفاده­های­ شخصی می­کنند. از نگهداری مرغ و خروس گرفته تا انبار کردن پشم و غلات و گرفتن ترشیجات و ..

پژمان با مرکز تماس می­گیرد تا اجازه بگیرد، برگردد. ولی چنین اجازه­ای داده نمی­شود و مجبور است آنجا بماند کاتدا یوسوب می گوید، برای اصلاح رفتار این آدمها و پیشرفت سوغات آباد یک رسانه لازم است.

پژمان به فکر می­افتد که از ظرفیت فرستنده استفاده کرده، با کسب مجوز از مرکز روزانه دست­کم یک ساعت برنامه رادیویی برای اهالی منطقه تولید و پخش کنند. او از کاتدا یوسوب می خواهد نامه­ای به مسئولان بنویسند و این درخواست را مطرح کنند و خود نیز با مدیران مرکز رایزنی نماید تا به طور آزمایشی این کار را انجام دهند. بزرگان و تعدادی از افراد تاثیرگذار گرد هم می­آیند. اکثر حضار استقبال می­کنند. اما دهنز و فالگیر که منافع خود را در خطر می بینند مخالفت می­کنند. بالاخره رای گیری می­شود و موافقین نامه را امضا می­کنند..

پژمان با دختر کاتدا یوسوب گولگز آشنا می­شود. که گاه گاهی خیال روی او ذهنش را مشغول می کند. از مرکز با پژمان تماس می­گیرند و اعلام می­کنند که با پیشنهاد وی و درخواست اهالی مبنی بر پخش روزانه یک ساعت برنامه محلی رادیویی از فرستنده موافقت شده است و باید مقدمات و زمینه برای افتتاح و آغاز پخش محلی را پژمان و خود اهالی آماده کنند. پژمان کاتدا یوسوب را مطلع می­کند. عده­ای از بزرگان در قهوه خانه جمع می­شوند. موضوع مطرح می­شود و همه خوشحال می­شوند، کلبه دهنز و فالچی باز شدیدا مخالفت می­کنند که این کار بیهوده است و باعث اتلاف وقت مردم خواهد شد. بگو مگو بالا می­گیرد. درگیری ایجاد می­شود، استکانها می­شکند، سماور قهوه­ چی واژگون می­شود و ... در نهایت کار به شکایت و دخالت پاسگاه انتظامی می­کشد. اما جالب آنکه، پس از ورود ماموران، بلافاصله طرفین دعوا، با هم روبوسی می­کنند و هر دو طرف پژمان را عامل دعوا و تخریب قهوه خانه معرفی می­کنند. و پژمان دستگیر می­شود،

شب کاتدا یوسوب به پاسگاه می­آید و پژمان با ارائه ضمانت کاتدا یوسوب، و تعهد کتبی آزاد می­شود. اما موقع بازگشت خبر می­رسد که قسمتی از ساختمان فرستنده آتش گرفته است. پژمان، کاتدا و عده­ای از اهالی با کمک هم آتش را خاموش می­کنند. یکی دو نفر به دهنز سوءظن دارند. یکی می­گوید: به سراغ فالچی برویم تا خائن را پیدا کنیم. اما پژمان مخالف رفتن به فالچی است و همین باعث می شود گروهی خود او را متهم نمایند. بعد از این ماجرا، پژمان اعلام می­کند که دیگر حاضر به تحمل این اوضاع نیست و فردا حتما سوغات آباد را ترک و به شهر خود باز خواهد گشت.

کاتدا یوسوب توضیح می­دهد که مردم آنجا آدمهای بدی نیستند، ساده دل هستند، لیکن برخی شیطنت­ها و خصلت­های نامناسبی دارند که به تدریج اصلاح خواهد شد. اما پژمان دیگر راضی نیست بیش از این بماند. هنگام خروج گولگز را می­بیند که جلوی در ایستاده...

گولگز آمده تا پژمان را منصرف کند. او عاشقانه و از سر تعهدی ارزشمند، از امیدها و آرزوهایش می­گوید. از اینکه امیدوار بوده با کمک این مهندس تازه وارد، رادیو محلی راه اندازی شود، آینده این منطقه بهتر شود. زندگی کشاورزان، زنان و جوانان رونق بگیرد. کشاورزی، اقتصاد، فرهنگ و بهداشت و آبادانی سوغات آباد اصلاح شود و ارتقا یابد... پژمان متاثر می­شود و حس می­کند، خیلی به گولگز علاقه­مند شده است.

با کمک کاتدا و گروهی از اهالی کار نظافت، رنگ آمیزی و تعمیرات ساختمانی استودیو تولید آماده می­شود. برای تولید و پخش برنامه، فراخوان می­دهند هرکس در خود استعدادی می­بیند،؛ جهت همکاری مراجعه کند تا از آنها تست گرفته شود.

تعدادی از زنان و مردان و جوانان برای گویندگی مراجعه می­کنند که البته اکثر آنها در بیان و تکلم به نوعی مشکل دارند! برخی از فامیلها و آشنایان افراد ذی نفوذ هستند که انتظار دارند پژمان با پارتی­بازی به کار بگمارد...

در حالی که همه برای مراسم افتتاح آماده می­شوند، کلبه دهنز، به طور غیر منتظره به خانه کاتدا یوسوب می­آید و اعلام می­کند، در مراسم افتتاح پخش محلی رادیو، می­خواهد سخنرانی کند. این موضوع دوباره چالش ایجاد می­کند، عده­ای موافق و عده­ای مخالف هستند. در نهایت کاتدا یوسوب می­گوید خودش کمتر صحبت کند و برای کلبه دهنز هم فرصتی ایجاد کنند تا صلح و آرامش به هم نریزد.

یکی از مسئولین مرکز و بخشدارمنطقه به سوغات آباد می­آیند. تشریفات استقبال به همراه اتفاقاتی بامزه برگزار می­شود! کلبه دهنز در سخنرانی خود وانمود می­کند برای راه اندازی ایستگاه خودش شخصاً خیلی زحمت کشیده! و تعدادی او را تشویق می­کنند. مش سورخای اجرای برنامه می­کند. ضربالی سوار بر الاغ که آن را واحد سیار می­خواند، گزارش و با کاتدا یوسوب مصاحبه می­کند و ...

صدای ایستگاه از بلندگوی محوطه فرستنده و میدان ده و گیرنده­های مختلف در منازل و مغازه­ها پخش می­شود و مردم خوشحالی می­کنند و شیرینی و گل به هم دیگر می­دهند.

در رادیو اخبار روستا گفته می­شود. کاتدا یوسوب هر بار در خصوص حل یک معضل روستا و جلب کمک مردم صحبت می­کنند. کارکنان ایستگاه تلاش می­کنند تا برنامه­ هر روز سر موقع پخش شود.

آرم شروع برنامه­ها بانگ خروس است. هر دفعه اتفاقاتی می­افتد. پخش­های اشتباه، تپق زدن­ها، قطع برق و مشکلات دیگری که معمولا در پشت صحنه رادیو می­افتد.

دهنز همچنان نقشه می‌کشد که از هز طریقی شده ایستگاه را بخرد، و یا محل ایستگاه را با پیشنهاد زمین معوض تغییر دهد. فالچی که سالها از ناآگاهی مردم سو استفاده کرده و الان با ورود پژمان به روستا و راه اندازی رادیو مشتریانش کم شده است شدیدا مخالف ایستگاه رادیویی و برنامه­های آن است و هر چند یکبار به شیوه­های مسخره و خرافی طلسم­ها و جادوهایی علیه پژمان انجام می­دهد.

شبی حین پخش برنامه رادیو سوغات آباد قطع می شود و بجای آن برنامه دیگری پخش می شود برنامه ایی با محتوایی مرکب از توهین به برخی از اهالی، هجو پژمان و نقل علاقه جنون آمیز گولگز و پژمان ... برای پژمان و کاندا آبروریزی بزرگی ایجاد می شود اما منشا برنامه مزکور ناشتاخته است چطور این برنامه از رادیو سوغات اباد پخش شده عامل آن کیست ؟ تلاش پژمان برای یافتن علت بی نتیجه می ماند تکرار برنامه در روز بعد گولگز را بسیار آشفته می سازد و می خواهد ایستگاه رادیویی سوعات اباد تعطیل شود پژمان که نام برنامه ناشناخته را موج سرگردان گذاشته با تعطیلی برنامه اش مخالف است چرا اگر برنامه‌اش را تعطیل کند عرصه را کاملا به رقیب خواهد سپرد.

با پخش برنامه های موج سرگردان دیگری رابطه گولگز و خانواده اش با پژمان بدتر می شود روستاییانی که علیه‌شان در برنامه هجویاتی گفته شده با کاتدا و پژمان درگیر می شوند پژمان در یافتن منشا موج سرگردان ناتوان است. اما اتفاقی دیگر رخ می دهد ذکر مکرر نام گولگز از رادیو باعث شهرت او شده است خواستگارانی برایش پیدا شده و دستبافته‌های او نظیر قالیچه‌ها و جورابهایش مشتری پیدا کرده‌اند همین باعث می شود برخی از زنان و دختران علاقمند شوند تا نامشان در برنامه های موج سرگردان ذکر شود و حتی برایشان قصه های عاشقی ساخته شود. در این اثنا برنامه موج سرگردان آگهی داده و اعلام می کند حاضر است از علاقمندان مبالغی دریافت کرده و نام و قصه زندگیشان را در رادیو باز گویند. استقبال ویژه‌ایی شده و دختران روستا در جاییکه موج سرگردان مشخص کرده نامه ها و مبالغی قرار می دهند. روستا بیشتر از پیش به هم می ریزد. رفتاری را که پیش از این نابهنجار می دانستند اینکه خیلی ها به دنبال انجام آنند. موج سرگردان تعیین می کند چه لباسی بپوشند از کدام بقالی چه چیزی بخرند تا در اولویت پخش از برنامه موج سرگردانی باشند.

پژمان برای یافتن منشا برنامه موج سرگردان به مرکز متوسل می شود اما آنها نیز نمی توانند عاملین آنرا پیدا کنند برخی از اهالی با گولگز همراه شده می خواهند ایستگاه رادیویی کلا تعطیل شود کاتدا تحت فشار آنان تسلیم شده از پژمان می خواهد ایستگاه را تعطیل کند پژمان باز مقاومت می کند تا آنکه گروهی دکل فرستنده را آتش می زنند. فرستند از کار می افتد اما برنامه موج سرگردان دوباره در گیرنده های مردم دریافت می شود معلوم می شود سازندگان برنامه از فرستنده دیگری استفاده کرده و در نبود برنامه پژمان تولیدات خود را افزایش داده‌اند. پخش اخبار دروغ، آموزش رفتارهای هنجار شکن، توصیه به خرید لوازم غیر ضرور و مضر و مشهور کردن افراد با رفتار و گفتار بی ارزش از طریق موج سرگردان روز به روز بیشتر می شود. پژمان خود با نام مستعار پیغامی به سازندگان موج سرگردان داده و تقاضای پخش پیام عاشقانه می کند آدرسی به وی داده می شود تا مبلغی را در آنجا قرار دهد پژمان مبلغ را در محل مذکور گذاشته و آنجا را تحت نظر می گیرد و بالاخره فالچی را می بیند که برای برداشتن مبلغ آمده است معلوم می شود فالچی و دهنز عواملی هستند که مردم را با تولید کننده موج سرگردان ارتباط می دهند موضوع را به کاتدا اطلاع می دهد و مجرمین دستگیر می شوند. گرچه سازندگان موج سرگردان در جایی دور از دسترس قرار دارند اما با دستگیری دهنز و فالچی تولیدات آنها نیز قطع می شود. گروهی از اهالی خوشحال از این واقعه به سراغ پژمان می روند تا دوباره ایستگاه رادیویی سوغات آباد را راه اندازی کند. پژمان به سختی می پذیرد.

پایان داستان افتتاح دوباره رادیو سوغات آباد و عروسی پژمان و گولگز است. مراسمی که در محوطه فرستنده برگزار می­شود و به طور زنده از رادیو سوغات آباد پخش می­شود